

نقطه یاس دشمن در استقامت ماست و نقطه قدرت ما نیز در همین جاست. بیایید تاریخ را دیگر باره بنویسیم. تاریخ رسمی، تاریخ پادشاهان و ستمگران است. بیایید تاریخ مظلومان را بنویسیم، تاریخ نهضت خونین انبیاء را، تاریخ مبارزه حق و باطل را، تاریخ استقامت را.

شهید سید مرتضی آوینی

دهه اول محرم سال ۱۴۳۵ / ۱۳۹۲
شماره چهارم



انواع خواص طرفدار حق
کیفیت تأثیر شیطان در نفس انسان
سیره‌ی عاشورایی بهجت عارفان

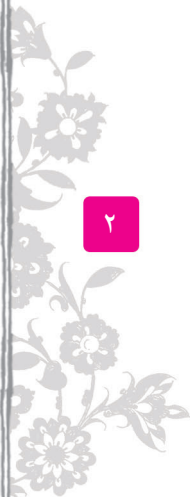


فصلیات

انواع خواص طرفدار حق

خواص، طبعاً دو جبهه‌اند: خواص جبهه‌ی حق و خواص جبهه‌ی باطل. عده‌ای اهل فکر و فرهنگ و معرفتند و برای جبهه‌ی حق کار می‌کنند. فهمیده‌اند حق با کدام جبهه است. حق را شناخته‌اند و براساس تشخیص خود، برای آن، کار و حرکت می‌کنند. پس، خواص طرفدار باطل، حسابشان جداست و فعلاً به آنها کاری نداریم. به سراغ خواص طرفدار حق می‌رویم.

همه‌ی دشواری قضیه، از این جا به بعد است. عزیزان من! خواص طرفدار حق، دو نوعند. یک نوع کسانی هستند که در مقابله با دنیا، زندگی، مقام، شهوت، پول، لذت، راحت، نام و همه‌ی متاعهای خوب قرار دارند. اینهایی که ذکر کردیم، همه از متاعهای خوب است. همه‌اش جزو زیباییهای زندگی است. «متاع الحیاة الدنیا». متاع، یعنی بهره. اینها بهره‌های زندگی دنیوی است. در قرآن که می‌فرماید «متاع الحیاة الدنیا»، معنایش این نیست که این متاع، بد است؛ نه. متاع است و خدا برای شما آفریده است. منتها اگر در مقابل این متاعها و بهره‌های زندگی، خدای ناخواسته آن قدر مجذوب شدید که وقتی پای تکلیف سخت به میان آمد، نتوانستید دست بردارید،



واویلاست! اگر ضمن بهره بردن از متاعهای دنیوی، آن جا که پای امتحان سخت پیش می‌آید، می‌توانید از آن متاعها به راحتی دست بردارید، آن وقت حساب است

اگر کسانی برای حفظ جانشان، راه خدا را ترک کنند و آن جا که باید حق بگویند، نگویند، چون جانشان به خطر می‌افتد، یا برای مقامشان یا برای شغلشان یا برای پولشان یا محبت به اولاد، خانواده و نزدیکان و دوستانشان، راه خدا را رها کنند، اگر عده‌ی این‌ها زیاد باشد آن وقت دیگر واویلاست. آن وقت حسین بن علی‌ها به مسلخ کربلا خواهند رفت و به قتلگاه کشیده خواهند شد. آن وقت، یزیدها بر سر کار می‌آیند و بنی‌امیه، هزار ماه بر کشوری که پیغمبر به وجود آورده بود، حکومت خواهند کرد و امامت به سلطنت تبدیل خواهد شد!

وقتی امام حسین علیه‌السلام قیام کرد - با آن عظمتی که در جامعه‌ی اسلامی داشت - بسیاری از خواص به نزدش نیامدند و به او کمک نکردند. ببینید وضعیت در یک جامعه، تا چه اندازه به وسیله‌ی خواصی که حاضرند دنیای خودشان را به راحتی بر سرنوشت دنیای اسلام در قرنهای آینده ترجیح دهند، خراب می‌شود!

عظمت مقام امام حسین علیه‌السلام در بین خواص چنین است که حتی ابن عباس در مقابلش خضوع می‌کند؛ عبدالله بن جعفر خضوع می‌کند، عبدالله بن زبیر با آن که از حضرت خوشش نمی‌آید خضوع می‌کند. بزرگان و همه‌ی خواص اهل حق، در برابر عظمت مقام او، خاضعند. خاضعان به او، خواص جیهه‌ی حقند؛ که طرف حکومت نیستند؛ طرف بنی‌امیه نیستند و طرف باطل نیستند. در بین آنها، حتی شیعیان زیادی هستند که امیرالمؤمنین علیه‌السلام را قبول دارند و او را خلیفه‌ی اول می‌دانند. اما همه‌ی اینها، وقتی که با شدت عملی دستگاه حاکم مواجه می‌شوند و می‌بینند بناست جانشان، سلامتی‌شان، راحتی‌شان، مقامشان و پولشان به خطر بیفتد، پس می‌زنند! اینها که پس زدند، عوام مردم هم به آن طرف رو می‌کنند.

خواص! خواص! طبقه‌ی خواص!

عزیزان من! حرکت در راه خدا، همیشه مخالفینی دارد. از همین خواصی که گفتیم، اگر یک نفرشان بخواهد کار خوبی انجام دهد - کاری را که باید انجام دهد - ممکن است چهار نفر دیگر از خود خواص پیدا شوند و بگویند آقا، مگر تو بیکاری؟! مگر دیوانه‌ای؟! مگر زن و بچه نداری؟! چرا دنبال چنین کارها می‌روی؟! کمالین که در دوره‌ی مبارزه هم می‌گفتند.

اما آن یک نفر باید بایستد. یکی از لوازم مجاهدت خواصی، این است که باید در مقابل حرفها و ملامتها ایستاد. تخطئه می‌کنند، بد می‌گویند، تهمت می‌زنند؛ مسأله‌ای نیست.

شیطان دهمین پنهان ۳

کیفیت تأثیر شیطان در نفس انسان

سخنان حجة الاسلام نخاولی در شب سوم محرم ۱۴۳۵

در این جلسه قصد داریم با بررسی اجمالی مراتب روح انسان، به این پرسش پاسخ دهیم که شیطان از کدام دریچه وجودی انسان وارد می شود.

مقدمه ای در اصطلاح شناسی حقیقت وجودی انسان

در قرآن و نزد اهل عرفان، تعبیر مشترکی از حقیقت وجودی ما استفاده می شود مثل روح، نفس، قلب، عقل و... منشاء این تعدد اصطلاحات برای یک موجود واحد چیست؟

گاهی این اصطلاحات به لایه های متفاوتی از وجود ما اشاره می کنند، مثل خیال که مادون مرتبه عقل قرار دارد. گاهی دو یا چند کلمه به یک حقیقت ولی از جهات مختلف نگاه می کنند. مثلاً فؤاد و صدر و قلب هر سه به یک حقیقت ولی از زاویه دید های مختلف نگاه می کنند. گاهی هم یک اصطلاح خاص با توجه به بافت و فضای کلام معناهای متفاوتی می دهد. مثلاً اصطلاح قلب اگر در کنار عقل بیاید مرتبه بالا تر از عقل را اشاره دارد ولی در فضاهایی قلب به کل وجود و روح آدمی اطلاق می شود که عقل و خیال و ... از زیر مجموعه های آن می شوند.

سنخیت؛ لازمه ارتباط

سؤال اساسی ما این است که آیا شیطان می تواند با همه مراتب ما ارتباط برقرار کند و اگر جواب منفی است با کدامیک از مراتب نفس ما توانایی برقراری ارتباط دارد. قبل از ورود به بخش معرفی اجمالی مراتب نفس باید متذکر شد که هرگونه ارتباطی نیاز به این دارد که دو طرف رابطه از یک سنخ باشند. باید دید که ماهیت شیطان با کدامیک از مراتب وجودی انسان سنخیت دارد.

مراتب وجودی انسان

ما موجودی بسیط و یکدست نیستیم بلکه موجودی ذو مراتب هستیم. در یک تقسیم بندی کلی، مرتبه اعلی نفس را عقل و مرتبه متوسط آن را خیال و مرتبه نازل آن را قوای ظاهری می گویند.

دو ورودی قلب

مقام قلب آدمی به همان معنای کل وجود او دو درب ورودی دارد یکی از بالا و دیگری از پایین. از هر دو این دریچه ها دائماً به او إلقاء می شود. از در بالایی ملائک به ما الهام ملکی می کنند و از در پایینی شیطان الهام شیطانی. اولاً از آنچه گذشت معلوم می شود بدون شک ما حد اقل دو مرتبه از وجودمان یکی با مَلک و دیگری با شیطان هم سنخ است که می توانیم با این دو گروه ارتباط داشته باشیم.

از طرفی هر دو این إلفات پنهانی اند و عموماً قادر به شناسایی نوع آن نیستیم. در سوره مبارکه ناس آنجا که آمده: "... من شر الوسواس

الخناس"، ختناس به چیزی گفته می شود که مرتب پنهان و آشکار می شود و ختنس یعنی ستاره چشمک زن. تنها در مرتبه ای از تقوا آدمی توانایی تشخیص الهام از وسوسه را پیدا می کند. ملک مجرّد، مطلقاً دعوت به خیر می کند و شیطان مطلقاً دعوت به شرّ می کند و جالب اینجاست که آدمی قابلیت قبول هر دو را در نفس خود دارد. ما اگر با اعمال خیر در قلبمان حالات نورانی ایجاد کنیم به دعوت ملک لّطیف گفته ایم و به سوی ملکوتی شدن حرکت کرده ایم و اگر با اعمال شرّ قلب را ظلمانی کنیم به سوی شیطانی شدن.

انسان؛ موجود نامتناهی

مرحوم ملاصدرا می فرماید که انسان آخر یک زنجیره نیست. مثلاً حقیقت یک اسب (نه جسد او) به بالا تر از خود قابلیت ورود ندارد. حتی ملک هم اینطور نیست. اما قلب انسان قابلیت تبدیل دارد. بدین ترتیب در راستای اعمالش، یک فرد می تواند ملک شود (پاسخ به محرک ملکی) و یا شیطان شود (پاسخ به محرک شیطنت) و یا حیوان شود. در حیوانیت هم یا بهیمی و چرنده می شود (پاسخ به محرک شهوت) و یا سبّعی و درنده (پاسخ به محرک غضب). یعنی گرگی می شود در ابعاد وجودی بسیار وسیع تر از این گرگ درنده. بصورتیکه این گرگ تجلی آن است.

نگاهی دقیق تر به قوای نفس

نفس ما دو نوع قوا دارد؛ قوای ادراکی و قوای تحریکی. اصولاً کار ما در دنیا از یک منظر دریافت و ادراک مسائلی و حرکت و تصمیم گیری بر اساس آنهاست.

قوای تحریکی

قوای تحریکی همان شهوت و غضب و قوه عاقله است. شهوت قوه ای برای کسب لذت نه صرفاً جنسی بلکه همه لذات ممکن است و غضب برای دفع الم و رنج کار می کند و عاقله مرکز کنترل تحریکات ماست. مثلاً پدری در واکنش به بی ادبی فرزندش فی البداهه او را تنبیه می کند. و دیگری در موقعیت مشابه به مشاور تربیت مراجعه می کند و با تجویز او در این مورد برای پیشگیری او هم فرزند را تنبیه می کند. مورد اولی از غضب پیروی کرده و دومی از عاقله.

قوای ادراکی

قوای ادراکی چند شاخه می شود. اول قوای حاسّه که در قالب حواس پنجگانه معرفی می شوند. دوم قوه خیال. این قوه در ابتدایی ترین سطح خود همان حافظه است و سرشت آن بر تصویر سازی بنا شده تا جایی که همه خواب های ما در هنگام تعطیل شدن قوای حاسّه در اینجا تصویر سازی می شود. از طرفی قابلیت تصور سازی امور نامحسوس مثل ملائکه در ذهن را نیز دارد. آنچه ما در خواب می بینیم محصول قوه خیال است. خیال، تصویر ساز نفس انسان است. مشاهده می کنید که میان دیدن خواب و تعریف آن را شنیدن تفاوت از زمین تا آسمان است چرا که خواب با قطع حواس همراه است و بسیار متمرکز است. یا مقایسه کنید تماشای عمیق یک فیلم را با نگاه منتقدانه یک منتقد که با پیش فرض های بسیاری پای همان فیلم می نشیند. اگر بفرض بتوان آنچه را در خیال می گذرد به متن عالم واقع انتقال داد می شود عالم برزخ را که عالم میانی این هستی است درک کرد.

بحث از قوه خیال خود به یک دهه سخن گفتن نیازمند است. سوم قوه وهم است که کارش ادراک معانی جزئیّه است مثل محبت مادر من و چهارم عقل است که کارش ادراک برخی ادراکاتی است که نه صورت دارند و نه ماده مثل ادراک مطلق مفهوم محبت.

کنترل وهم و خیال به عهده عقل است و اگر ایندو کنترل نشوند وارد ادراکات مجرد عقلی می شوند و مثلاً خدا که از امور محسوس نیست را در ذهنش یک نور بسیار بزرگ تصوّر می کند. وهم که در کلام برخی همان عقل ساقط شده است به مدد خیال واقعیت را با غیر واقعیت مخلوط می کند تا جایی که برخی به آن شیطان اقوا می گویند چرا که دقیقاً کاری که شیطان می خواهد از بیرون بکند او از درون می کند.

ادراکات این قوه ها همه از نوع علم حصولی بود. اما ما قوه ای داریم که محصولش از نوع علم حضوری است و آن شهود است. شهود خطا پذیر نیست. یعنی همان طور که نمی شود از فردی که می گوید من هستم بپرسیم از کجا فهمیدی، در علم شهودی هم خطا راه ندارد. عارف، ادراکش از خدا به روشنی و حتی روشن تر از ادراک از خودش است.

مدخل شیطان

در میان همه این قوای ادراکی شیطان توان نفوذ در قوه وهم و خیال را دارد. چراکه در عقل و شهود به دلیل عدم سنخیت و خطا ناپذیری توان ورود ندارد.

الحمد لله رب العالمین



مسئله روضه اباعبدالله (ع) اینقدر برای آیت‌الله بهجت مهم بود که حدود ۵۰ سال هر هفته مجلس داشتند و ایشان حاضر نبود به این سادگی این کار را ترک کند. حتی در حال مرضی اصرار داشت که این مجلس باید برقرار شود و اصرار داشت که خودش باید حضور داشته باشد. خیلی برایش مهم بود که از اول مجلس حضور داشته باشد. سالها این مجلس روضه در منزل ایشان بود، خودش درها را باز می‌کرد و خودش دم در می‌نشست و برای هر کسی که وارد می‌شد، احترام می‌کرد. هیچ وقت اینگونه نبود که فقط برای شخصیت خاصی بلند شود و برای همه این احترام را قائل می‌شد.

استاد آیت‌الله بهجت پای سماور می‌نشست و در روضه سیدالشهدا علیه السلام جای می‌داد

ایشان می‌گفت: استاد بزرگ ما، مرحوم غروی کمپانی (آیت‌الله غروی اصفهانی) که از لحاظ علمی در سطح بالایی بود، در مجالس روضه اباعبدالله (ع) پای سماور می‌نشست و چای می‌داد.

مطلب دیگری که ایشان در این روضه‌ها بر آن اصرار داشت این بود که مجلس به مناسبت هر امامی که برگزار شده بود، باید آخرش به امام حسین (ع) ختم می‌شد. تأکید می‌کرد امام حسین (ع) منشأ همه اینهاست و اینقدر بزرگ است که همه اینها به او متوسل می‌شدند. نه تنها امامان، بلکه قبل‌تر از آن پیامبران نیز به ایشان متوسل می‌شدند.

خواندن زیارت عاشورا هر روز با صد لعن و صد سلام

مرحوم آیت‌الله بهجت هر روز زیارت عاشورا را با صد لعن و صد سلام می‌خواند و بارها می‌گفت: آقای از خدا خواسته بود تا زیارت عاشورایش هیچ روزی ترک نشود حتی در روز مرگش. ایشان نمی‌گفت که این درخواست خود من است. در حالی که ما می‌دیدم خودش هر روز این کار را می‌کرد.

ایشان روز یکشنبه رحلت کرد. یک روز قبلش که شنبه بود، دیدم ایشان مشغول خواندن زیارت عاشورا شده بود و هنگامی که برای رفتن به درس جلوی در ایستاده بود، صد لعن و صد سلام را با تسبیح می‌شمرد. آن روز از همه روزها سرحال‌تر بود.

ایشان هر روز که به درس می‌رفت، شاید با تأخیر می‌رسید. به هر حال سن ایشان بالا بود و کمی کارها با تأخیر انجام می‌شد. خودشان می‌گفت کاری مانند لباس پوشیدن که در گذشته در عرض پنج دقیقه انجام می‌دادم، شاید الان بیست دقیقه از من وقت می‌گیرد.

ایشان همیشه تا آماده می‌شدند، چند دقیقه‌ای از وقت گذشته بود که به دم در می‌رسیدند. ولی آن روز آخر، نیم ساعت زودتر جلوی در نشسته بودند و صد لعن و صد سلام را با تسبیح می‌گفتند که پس از آن عارضه‌ای به ایشان دست داد که گفت من امروز به درس نمی‌روم. مرحوم آیت‌الله بهجت تا لحظات آخر به خواندن زیارت عاشورا آن هم با صد لعن و صد سلام و حضور در مجلس سیدالشهدا (ع) التزام داشت. حتی در حالت مرضی می‌گفت من را به مجلس ببرید که می‌خواهم طلب شفا در مجلس امام حسین (ع) کنم.

سفارش ایشان همیشه این بود که خدا می‌داند این توسلات برای انسان چه می‌کند. این توسل برای انسان یک ارتباط است. چه طور وقتی یک لامپ را به الکتریسیته متصل می‌کنیم، نور می‌دهد. انسان اگر به اینها متوسل شود، اسباب وصل می‌شود. این توسل، یاد معشوق معشوق افتادن است. چون این بزرگواران عاشق خداوند بودند و خدا نیز عاشق آنها بود.

انسان وقتی به آنها متصل شود، انگار به خدا متصل شده است. این توسلات انسان را خدایی می‌کند. نظر ایشان این بود که انسان هر چه

می‌تواند در این زمینه کم نگذارد. لذا خود ایشان با آخرین توانش می‌آمد.

ایشان در وصیت‌نامه خود ذکر کردند که بعد از من از ثلث مانده‌هایم، مجلس عزاء و روضه سیدالشهدا (ع) را اقامه کنید. ایشان می‌گفت اگر من در عمرم ۵۰ سال مراسم گرفتم، کم است و بعد از من شما باز هم برایم مراسم روضه اباعبدالله (ع) را بگیرید. ایشان روی این مسائل خیلی توصیه و تأکید داشت.

به ما توصیه می‌کرد در این روزها (ایام محرم) زیارت عاشورا را بخوانید. مطلب دیگر اینکه خنده ایشان اصولاً صدا نداشت و همیشه در حد یک لبخند بود. اما در این روزها ایشان اصلاً همان لبخند را هم نداشت و پیوسته گرفته بود و به یاد امام حسین (ع) در حزن بود و می‌گفت: همین به یاد آنها بودن را فقط خدا می‌داند چقدر اجر دارد.

گریه بر امام حسین (ع) از نماز شب بالاتر است

میفرمودند: گریه بر سیدالشهدا (ع) از افضل مستحبات باشد. گریه بر سیدالشهدا (ع) از همه مستحبات بالاتر است حتی از نماز شب! چون نماز شب حالتی جسمی دارد ولی گریه بر سیدالشهدا (ع) رقت روحی است و عامل آن، آن را در درون انسان به وجود آورده است. کلید آن از نهان قلب خورده است و این خیلی ارزشمند است. مصاحبه حجت الاسلام علی بهجت با خبرگزاری فارس

گریه بر
سیدالشهدا (ع)
از همه مستحبات
بالاتر است حتی
از نماز شب!
چون نماز شب
حالتی جسمی
دارد ولی گریه بر
سیدالشهدا (ع)
رقت روحی است
و عامل آن، آن را
در درون انسان
به وجود آورده
است

در روز عاشورا فرزندان حضرت زینب (س)

در روز عاشورا، وقتی نوبت به جوانان هاشمی رسید. فرزندان زینب کبری (سلام الله علیها) نیز خود را آماده قتال کردند.

حضرت زینب (سلام الله علیها) در این موقع که فرزندان دل‌بند خود را راهی قتال با دشمنان دین و قرآن می‌کرد، حالتی دگرگون داشت. او عقیده بنی هاشم است. او نایب الامام است. اصلاً او شریک کربلای حسین (علیه السلام) است. نه بدین جهت که بنا بر نقل، فرزندان خود را با دست خود کفن پوش و فدیة راه حسین (علیه السلام) کرده، که از لحظه ای که از دامن زهرا مرضیه (سلام الله علیها) پای به عرصه وجود گذاشته، دیده به دیدار حسین (علیه السلام) باز کرده است. برای همین است که اهل دل، آفرینش او را برای کربلا معنا کرده‌اند. مگر نه آنکه در زمان حضور در کوفه، در مجلس تفسیر قرآن، وقتی آیه شریفه "کهیعص" را برای زنان کوفی تفسیر می‌کرد، امیرالمؤمنین (علیه السلام) به او فرمود:

این عبارت "کهیعص" رمزی در مصیبت وارده بر شماست و کربلا را برای آن مخدّره ترسیم کرد.

بسیاری می‌گویند: زینب کبری (سلام الله علیها)، دو فرزند خود را مهبیای نبرد کرد و به آنها تعلیم داد که اگر با امتناع آن حضرت مواجه شدید - کما اینکه آن مظلوم حتی غلام سیاه را از قتال بر حذر می‌داشت - دای خود را به مادرش فاطمه (سلام الله علیها) قسم دهید تا اجازه میدان رفتن بگیرید.

پس از این مراحل ابتدا محمد بن عبدالله بن جعفر به میدان آمد و این رجز را سر داد:

اشکوا إلى الله من العدوان
قتل قوم فی الوری عمیان
قد ترکوا معالم القرآن
و محکم التنزیل و التبیان
واظهروا الکفر مع الطغیان

"به خداوند شکایت می‌کنم از دشمنی دشمنان، قوم ستمگری که کور کورانه به جنگ با ما برخاسته‌اند. نشانه‌های قرآنی را که محکم و مبین و آشکار کننده کفر و طغیان است راترک کردند"

و پس از نبردی نمایان، به شهادت رسید.

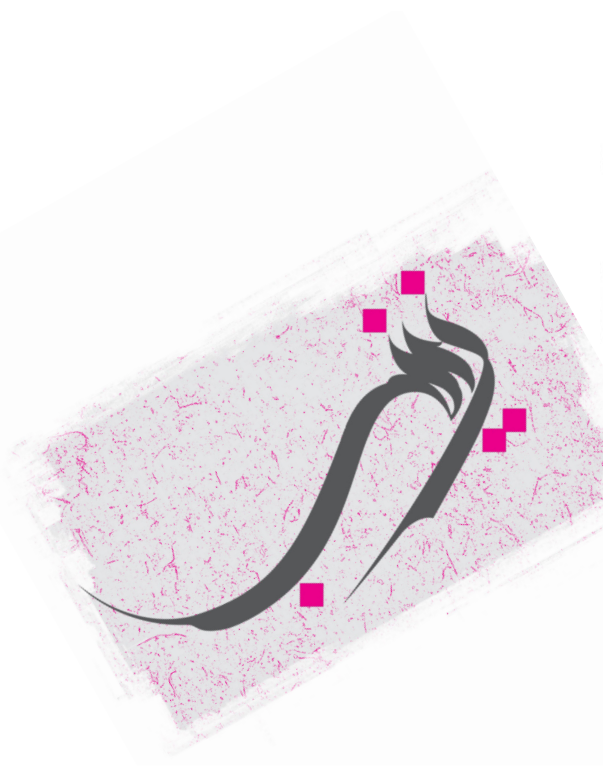
پس از او، برادرش عون بن عبدالله جعفر راهی نبرد شد و خود را اینگونه معرفی کرد:

إن تُنکرونی فانا بن جعفر
شهید صدق فی الجنان الازهر
یطیر فیها بجنّاح اخضر
کفی بهذا شرفاً فی المحشر

"اگر مرا نمی‌شناسید من فرزند جعفر هستم که از سر صدق به شهادت رسید و در بهشت نورانی با بال‌های سبز پرواز می‌کند. برای من از حیث شرافت در محشر همین کافی است."

و او نیز، فدایی راه حضرت حسین (علیه السلام) شد.

منبع: kimiayeghalem.blogfa.com



قامت کمان کند که دو تا تیر آخرش
یک دم سپر شوند برای برادرش
خون عقاب در جگر شیرشان پراست
از نسل جعفرند و علی این دولشکرش
این دوز کودکی فقط آینه دیدل اند
آینه ای که آه نسازد مکرش
واحیر تا که این دو جوانان زینبند؟
یا ایستاده تیغ دوسر در برابرش

با جان و دل دو پاره جگر وقف می کند
یک پاره جای خویش و یکی جای همسرش
یک دست گرم اشک گرفتن ز چشمهاش
مشغول عطر و شانه زدن دست دیگرش
چون تکیه گاه اهل حرم بود و کوه صبر
چشمش گدازه ریخت ولی زیر معجزش
زینب به پیشواز شهیدان خود نرفت
تا که خدا نکرده مبادا برادرش ...

زینب همان شکوه که ناموس غیرت است
زینب که در مدینه قرق بود معبرش
زینب همان که فاطمه از هر نظر شده است
از بس که رفته این همه این زن به مادرش
زینب همان که زینت بابای خویش بود
در کربلا شدند پسرهایش زبورش
گفتند عصر واقعه آزاد شد فرات
وقتی گذشته بود دگر آب از سرش ...
سید حمید رضا برقی



www.GofteMan-baratar.ir



مؤسسه فرهنگی
مذهبی راه حق
www.Rahehagh.com

برای عضویت در سامانه ی پیامکی گفتمان برتر و اطلاع از برنامه های
حجت الاسلام نخاوی، لطفا عدد ۴ را به ۵۰۰۰۲۳۴۰۴۰۱۶۶ ارسال
نمایید